

## جریانهای سیاسی روحانیت در دوره پهلوی دوم

علی خلیلی \*

دریافت مقاله: ۹۶/۷/۲۶

پذیرش نهایی: ۹۶/۴/۱۴

### چکیده

این مقاله به بررسی جریانهای مختلف روحانیت در دوره محمد رضا پهلوی می‌پردازد و با روش تفسیری، وجوه اشتراک و افتراق این جریانها را بیان می‌کند. در این نوشته روشن خواهد شد که جریانهای روحانیت - به رغم اشتراک در اعتقاد به حضور دین در سیاست و لزوم اجرای احکام اسلامی در جامعه - در تلقی خود از حکومت مطلوب، موضعگیری در برابر حکومت موجود، هدف سیاسی در دستور کار و مشی سیاسی با همدیگر تفاوت داشتند. **کلیدواژه‌ها:** خط‌مشی سیاسی آیت‌الله کاشانی، روش سیاسی فدائیان اسلام، برخورد سیاسی آیت‌الله بروجردی، روش سیاسی امام‌خمينی(ره)، جریانهای سیاسی روحانیت.

## مقدمه

تاریخ پر فراز و نشیب شیعه از عصر غیبت تاکنون به پیشوایی عالمان و مجتهدان، مسیرهای گوناگونی را طی کرده است. عالمان و فقیهان شیعه در هر عصر و زمانی متناسب با فضای سیاسی - اجتماعی حاکم و براساس آموزه‌های اصیل شیعی، تجربیات گوناگونی در تعامل با حکومتها داشته‌اند. دوره‌ای که در این مقاله مورد بررسی قرار خواهد گرفت یکی از پویاترین و متنوعترین دوره‌های عالمان شیعه و روحانیت در چگونگی رفتار سیاسی بوده است. نوع رویارویی با تمدن غرب از یک سو و کم شدن فشار ویرانگر دوره رضاخان از سوی دیگر، زمینه رشد جریانهای گوناگونی از روحانیت سیاسی را فراهم کرد. در طول حکومت محمد رضا شاه، شاهد ظهور جریانهای مختلفی از سوی علما و روحانیون شیعه در تعامل با سیاست و حکومت وقت هستیم. به رغم اشتراکات فراوان میان این جریانها و گروهها در نگرشهای بنیادین و اهداف غایی در اهداف کوتاه مدت و خط‌مشی‌های سیاسی، تفاوت‌های قابل توجهی را می‌توان در این زمینه مشاهده کرد. البته از آنجا که همه این گروهها در درون روحانیت هستند، همگی به عدم جدایی دین از سیاست معتقد هستند و همین امر، مبنای دخالت آنها در سیاست است. هم‌چنین این گروهها همگی، هدف اجرای کامل دستور اسلام را در جامعه به عنوان هدف غایی خود در نظر دارند؛ با این همه در سه مسئله با هم متفاوتند: اول. حد و مرز دخالت در سیاست، دوم. هدف در دستور کار یا همان هدف فعلی که سرانجام به آن هدف غایی اجرای احکام اسلامی در جامعه منتهی بشود. سوم. روش انتخابی در عرصه سیاست. اگر این جریانها و گروهها به عنوان یک طیف در نظر گرفته شود در یک سر طیف، حکومت موجود، پذیرفته شده است و در چارچوب آن، اجرای احکام اسلام دنبال می‌شود. در سر دیگر طیف، اجرای اسلام، تنها در سایه براندازی ساختار حاکم و ایجاد ساختاری جدید، ممکن و فراهم است. در یک سر طیف از میان برداشتن فیزیکی حاکمان به عنوان روشی مؤثر و موفقیت‌آمیز برای ایجاد حکومت اسلامی در دستور کار قرار می‌گیرد و در سر دیگر طیف، آگاهی و بسیج توده مردم به عنوان روش اصلی مبارزه با حکومت وقت به کار می‌رود و از دست زدن به حذف فیزیکی حاکمان پرهیز می‌شود. در این مقاله، جریانها و گروههای سیاسی روحانیت در ذیل چهار عنوان متمایز بررسی می‌شود:

۱. آیت‌الله کاشانی ۲. فداییان اسلام به رهبری نواب صفوی ۳. آیت‌الله بروجردی ۴. امام

خمینی(ره)

در این مقاله برای بررسی هر کدام از این گروه‌ها موضع آنها در برابر این محورها مورد بحث قرار گرفته که عبارت است از:

۱. تلقی از حکومت مطلوب ۲. نسبت با حکومت موجود ۳. روش سیاسی ۴. رابطه این جریانها و گروه‌ها با هم  
در این مقاله تلاش می‌شود حتی الامکان از منابع دست اول استفاده شود. بر این اساس به آثار دست اول آنها اعم از تالیفات، سخنرانیها، مصاحبه‌ها، خاطرات و... رجوع شده است.

## آیت‌الله کاشانی

### ۱ - حکومت مطلوب

آیت‌الله کاشانی، سیاستمداری مجتهد است که زندگی وی وقف مبارزه با استبداد و استعمار شده است. آیت‌الله کاشانی پس از شهید مدرس دومین مجتهدی است که به صورت حرفه‌ای وارد عرصه سیاست شد و در قالب نظام مشروطه به مبارزه با استعمار و استبداد پرداخت. به نظر می‌رسد تصور ایشان از حکومت مطلوب در همان سنت علمای معتقد به مشروطه قرار دارد. مطابق این سنت، آموزه‌های اسلامی، مسلمانان را به مشورت در کارها توصیه می‌کند. مشورت، پسندیده است و مسلمانان از استبداد رأی نهی شده‌اند. بر همین اساس رسول اکرم(ص) نیز در حکومت خود با مردم مشورت می‌کرده است. بنابراین حکومت مشروطه هم که بر مشورت و پرهیز از استبداد رأی مبتنی است، پسندیده است. در چارچوب همین نگاه آیت‌الله کاشانی نیز معتقد بودند «دیانت اسلام، ملت را به مشورت و حکومت مشورتی دعوت کرده است» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۱۹۵). ایشان در جای دیگری می‌گویند: «تکیه‌گاه من خداوند بزرگ و حقیقت روح اسلام و تعلیم رسول اکرم صلوات الله علیه و آله (است) که مشروطیت ایران نیز بر آن استوار است و امرهم شوری بینهم از آن سرچشمه می‌گیرد» (شروین، ۱۳۷۴: ۱۵۲). بر چنین اساسی بود که ایشان معتقد بود «اسلام، بهترین دموکراسی واقعی است» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۷۲). همان‌گونه که از این سخنان بر می‌آید ایشان نه تنها بین حکومت مشروطه و اسلام هیچ تضادی نمی‌دید، بلکه معتقد بود مشروطیت از آموزه‌های رسول‌الله و از توصیه مسلمانان به مشورت

در کارها سرچشمه می گیرد.

جدای از این موضع اساسی در زمینه شورایی بودن حکومت، آیت الله کاشانی به آزادی به عنوان یکی از ارکان مهم مشروطیت توجه ویژه‌ای می کرد. وی در مورد اهمیت آزادی در حکومت مشروطه می گوید: «بر آقایان محترم ارباب جراید پوشیده نیست که اساس حکومت مشروطه بر بنیان آزادی استوار است و بدون آزادی اصلا حکومت مشروطه معنا ندارد. لزوم انتخابات آزاد و تفکیک قوای ثلاثه و مسئولیت وزرا و اهمیت و مقام جراید یعنی رکن چهارم مشروطیت و به طور کلی قانون اساسی که به قیمت جان راد مردان ایران به دست آمده همه برای حفظ و صیانت آزادی است... پیشرفت ملل و ترقی افراد به نسبت توسعه یا تحدید آزادی رو به فزونی یا کاهش می رود. آزادی بزرگترین ودیعه الهی است که خداوند به بشر ارزانی داشته است» (آیت الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۸۰ و ۸۱). «آزادی بالاترین نعمتی است که خداوند متعال به هر ملت اعطا می فرماید» (آیت الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۱۹۵).

البته ذکر این نکته ضرورت دارد که آهنگ این سخنان نباید موجب این تصور شود که تلقی وی از آزادی، لیبرالی است. این سخنان را باید در فضای فکری عالمی شیعی فهم کرد تا به تصورات اشتباه در مورد تلقی وی از آزادی دچار نشد. قاعدتا اندیشه لیبرالی به مخالفت با فعالیت بهایان در زمینه حکومت به عنوان شهروند یا لزوم عدم مخالفت قوانین مجلس با دستور اسلام یا تلاش برای تصویب لایحه منع مصرف مسکرات منتهی نخواهد شد.

اعتقاد آیت الله کاشانی به حکومت مشروطه و "آزادی" یکی از محورهایی بود که ایشان بر اساس آن با برخی از سیاستهای زمامداران مخالفت می کرد. زمانی که شاه در سال ۱۳۲۷ می خواست با تغییر قانون اساسی، حق انحلال مجلسین را در دست بگیرد، وی در راستای اعتقاد به اصول مشروطه با آن به مخالفت برخاست و در نطقی از نمایندگان مجلس خواست با این اقدام شاه مخالفت کنند. «آقایان نمایندگان!... از جنایات خائنین خود خواه بیدین جلوگیری نمایید و عصر خود را عصر انقراض مشروطیت قرار ندهید. قانون اساسی، خونهای جمعی کثیر از مردمان وطن خواه دیندار است... نگذارید تغییر کند و خود خواهان و شهوترانان به کرسی دیکتاتوری بنشینند و دیانت و مملکت و ملت را فدای شهوترانی خود بنمایند» (آیت الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۵۹). وی هم چنین خطاب به شاه گفت: «شاه! تغییر قانون اساسی به نفع شاه نیست... مملکت حاجت شدید به عدالت حقیقی اجتماعی دارد؛ آن هم موقوف به آزادی و اصلاح مجلس است»

(آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۶۰). هم‌چنین وی بر همین اساس، زمانی که دکتر مصدق - در رأس قوه مجریه - از مجلس خواست اختیار قانونگذاری برای مدتی به قوه مجریه داده شود با این درخواست مخالفت کرد؛ زیرا معتقد بود «نباید راه را برای دیکتاتوری آینده باز کرد» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۲۰۳). آیت‌الله کاشانی در بیانی تندتر در واکنش به اقدامات مصدق گفت: «ملت ایران! من از پشت نقاب تزویر و آزادیخواهی و عوام فریبی شخصی جاه‌طلب و مدعی خدمتگذاری، ناگهان دریافتم که به زودی فکر ناپاک دیکتاتوری، سیل خودسری را از دامنه هوی و هوس خویش سرازیر نموده و قصد دارد که نهال آزادی و مشروطیت ایران را از بن برکند» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۳۹۶).

آیت‌الله کاشانی به جد به حکومت مشروطه اعتقاد داشت و در طول حیات سیاسی خویش بر این مبنا حرکت کرد. وی در زمینه نوع حکومت مناسب ایران معتقد بود حکومت مشروطه سلطنتی برای ایران از دیگر حکومتها مناسبتر است و با حکومت جمهوری مخالف بود. آیت‌الله کاشانی معتقد بود «ایران سالیان دراز حاجت به سلطنت دارد. فی الحقیقه وجود شاه یک جهت جامعی برای جمع‌آوری کلیه طبقات مردم به دور این مرکز ثابت می‌باشد» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۳۱۳). «در اینجا ملت، شاه را دوست دارد و رژیم جمهوری مناسب ایران نیست» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۴: ۲۸)؛ حتی فراتر از ایران، وی این نوع حکومت را برای همه کشورهای مسلمان مناسب می‌دانست. «اجتهاد من این است که برای مسلمانان رژیم سلطنتی و سلطان از تمام رژیم‌ها مناسبتر و بهتر است» (قنات آبادی، ۱۳۷۷: ۲۷۲).

جدای از دلایل نظری مبنی بر درست بودن حکومت مشروطه، آیت‌الله کاشانی به دلایل عملی و با توجه به وضعیت آن روز ایران نیز حکومت مشروطه را برای ایران لازم می‌دانست. وی معتقد بود «یک ملت ضعیف هر چه بنیان مشروطیت و حکومت ملی و طرق مشورت و شرکتش در حکومت قویتر باشد، پایه استقلال و خود مختاری و وحدت ملی و تمامیت کشورش قویتر است و هر چه حکومت فردی به آن غالبتر باشد، بنای استقلال و وحدتش ضعیف‌تر است؛ زیرا هیچ دولت نیرومند اجنبی از ملتی نمی‌تواند چیزهایی به زیان کشورش بگیرد ولی از یک فرد به آسانی می‌گیرد» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۴۱۲) یا در جای دیگری بیان می‌کند «تنها راه جلوگیری از مخاطراتی که ملک و ملت ما را در این اوقات بشدت تهدید می‌کند حکومت ملی مشروطه یعنی حکومتی است که به دست ملت ایران روی کار آید و اتکای آن به افکار عمومی مردم ایران باشد

والا دولتهایی که متکی به افکار عمومی نباشند ولو اینکه واقعا و حقیقتا هم قدرت و ثروت اقویا به کمک آنها برسد کاری از پیش نخواهند برد و سرانجام حامیان این قبیل دولتها به آنچه از آن می‌ترسند، خواهند رسید» (رکن آبادی، ۱۳۷۹: ۱۴۸). آیت‌الله کاشانی از جمله فقهای مشروطه خواهی است که در چارچوب مشروطه تلاش کرد از حقوق ملت و استقلال آن در برابر دولتهای استعماری دفاع کند.

## ۲ - حکومت موجود

بر اساس آنچه بیان شد، باید گفت وی با ساختار حکومتی موجود، مخالفتی اساسی نداشت. مطابق قانون اساسی، ساختار حکومتی کشور مشروطه سلطنتی بود و این ساختار از نظر ایشان مناسب حال ایران و تمام کشورهای مسلمان بود. انتقادات او به حکومت موجود، عموما به تخطی‌هایی بود که از قانون اساسی صورت می‌گرفت. در واقع انتقاد ایشان بیشتر به حاکمان ناظر بود تا ساختار حکومتی. آیت‌الله کاشانی اشکال عمده‌ای در ساختار حکومتی نمی‌دید که همان مشروطه سلطنتی بود. آنچه سبب مخالفت بود رفتار حاکمان وابسته به بیگانه بود که عموما بر خلاف شرع و قانون اساسی بود.

آیت‌الله کاشانی در زمینه وضعیت حاکم بر جامعه معتقد بود «وضع فعلی ما غیر عادی است. مملکت رو به ویرانی می‌رود. ثروت مملکت را زمامداران ما می‌ریزند. از شدت فقر و پریشانی است که دختران و زنان ما مانند سیل به طرف فحشا می‌روند... ثروت مملکت مورد استفاده مشت‌بی رحم است... زمامداران ما از خزانه کشور اتومبیل‌ها، پارکها، باغها و هزاران وسیله تعیش فراهم می‌کنند» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۲). «مال ملت را یک مشت شیاد لوس و نُتر و بی‌همه‌چیز، صرف عیاشی و آپارتمانها و خانمهای خود نموده به ملت آقایی می‌فروشند» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۷).

مبنای انتقادات آیت‌الله کاشانی از حاکمان و وضع حاکم موجود بر چند محور اساسی استوار

بود:

الف) وابسته بودن حاکمان به اجانب و حاکم بودن بیگانگان بر کشور: «بر همه کس واضح و آشکار است که تمام این بلیات و مصائب خصوصا هرج و مرج دستگاه اداری و غارت بیت‌المال و تسلط زمامداران نالایق و مملکت فروش و به طور کلی تشویق خیانتکاران و حبس و تبعید و زجر وطن‌پرستان در اثر سیاست جابر انگلستان در مملکت ما به وجود آمده است» (آیت‌الله کاشانی،

۱۳۶۱، ج ۱: ۹۱).

ب) فساد، دزدی، عیاشی و... مسئولان: «مال ملت را یک مشت شیادِ لوس و نر و بی‌همه‌چیز صرف عیاشی و آپارتمانها و خانمهای خود نموده به ملت آقایی می‌فروشد» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۷). «ثروت مملکت را زمامداران ما می‌ربایند... ثروت مملکت مورد استفاده مشتی بی‌رحم است... زمامداران ما از خزانه کشور اتومبیل‌ها، پارکها، باغها و هزاران وسیله تعیش فراهم می‌کنند» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۲).

ج) فساد و فحشا در جامعه: «آیا اطلاع از مدارس مختلط پسران و دختران بزرگ دارند و ملتفت هستند چه صدمه و لطمه به دیانت و ملت وارد می‌نماید؟ آیا این شرابخانه‌ها که در همه جا دایر است مرضی خدا و رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌باشد؟ آیا شیوع لهویات و فسوق به این درجه از فصاحت قابل تحمل است؟ آیا هتک نوامیس و پاره کردن حجاب مخدرات در هر کوی و برزن را در ملاً عام امر حقیری می‌شمارید؟» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۶) «این همه تعدی کی در زمان یزید رواج داشت؟ در مملکت اسلامی هزاران خانه فساد دایر است. هزاران وسیله فحشا و فساد اخلاق، آماده و امنیت عمومی و قضایی متزلزل...» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۷).

پس از روشن شدن نظر آیت‌الله کاشانی در زمینه حکومت موجود و نابسامانیهای آن لازم است تحلیل وی نیز از علل اصلی مشکلات بیان شود. در واقع هر سیاستمداری تحلیلی کلی از وضعیت جامعه خود دارد که مبنای عمل وی در عرصه سیاست است. آیت‌الله کاشانی نیز از این قاعده مستثنی نیست. وی در تحلیل کلی خود از مشکلات جامعه و ریشه این مشکلات معتقد بود دخالت بیگانگان، عامل اصلی مشکلات و نابسامانیهای جامعه است. به اعتقاد او «از وقتی که پنجه استثمار بر پیکر ایران عزیز فرو رفت، بدبختی پدید آمد» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۱۶۲). «بر همه هویدا است که سبب این سختی‌ها و بدبختی‌ها همانا اجنبی و اجنبی پرستان بوده که به خواست خداوندی با همت و مجاهدت ملت نزدیک است از بیخ و بن کنده ملت و مملکت قرین ترقی و آسایش و مسرت گردند» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۲۶).

البته این تحلیل - لاقلاً در آن دوره - شامل همه کشورهای استعمارگر نمی‌شد. وی درباره شوروی معتقد بود «سیاست اتحاد جماهیر شوروی فعلاً برای ایران هیچ خطری ندارد» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۲۱). «تاکنون ما از جهت همسایه شمالی خود در امان بوده‌ایم و چون سیاست ملی کشور ما حفظ بیطرفی کامل است، من تصور نمی‌کنم که از جهت دولت اتحاد

جماهیر شوروی خطری متوجه مملکت ما گردد» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۳۲)؛ دربارهٔ امریکا نیز معتقد بود «انگلیسها و امریکایی‌ها هم پالگی هستند با این تفاوت که انگلیسها کلاه بر سر امریکایی‌ها می‌گذارند» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۲: ۲۱۳).

وی در میان کشورهای استعمارگر به طور مشخص، انگلیس را عامل اصلی مشکلات کشور - در آن دوره - می‌دانست. در نظر آیت‌الله کاشانی عقب‌ماندگی کشور، فقر، فساد و نالایقی مسئولان، همه و همه در دخالت انگلیس در کارهای کشور ریشه داشت. «بر همه کس واضح و آشکار است که تمام این بلیات و مصائب خصوصا هرج و مرج دستگاه اداری و غارت بیت‌المال و تسلط زمامداران نالایق و مملکت فروش و به طور کلی تشویق خیانتکاران و حبس و تبعید و زجر وطن‌پرستان در اثر سیاست جابر انگلستان در مملکت ما به وجود آمده است» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۹۱) و «شما بدانید که عمده مفساد و بدبختی‌هایی که گریبانگیر این ملت است زیر سر انگلیسهاست» (دهنوی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۰۳).

نتیجه منطقی چنین تحلیلی این بود که «با وجود این ریشه فساد هیچ گونه اصلاحی میسر نیست» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۶۰). از این رو وی سرآغاز هر قدم اصلاحی در جامعه را قطع ریشه فساد یعنی دخالت انگلستان می‌دانست. در نظر آیت‌الله ریشه دخالت انگلیس در کشور به تسلط انگلیسها بر نفت ایران بر می‌گشت. بنابراین تنها راه حل پیش رو قطع دست انگلیسها از نفت ایران بود. «برادران عزیزم چون قطع ریشه همه مفساد دینی و دنیوی، که این ملت را از هر جهت نابود کرده موقوف بر قطع تسلط انگلیسها از نفت است...» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱، ۱۰۲).

او معتقد بود پس از کوتاه کردن دست انگلیسها از منابع نفتی با درآمد نفت امکان حل مشکلات کشور فراهم می‌شود. از این رو در بیاناتی که در ترغیب مردم به ملی کردن نفت ایراد کرد، می‌گفت: «با عملی شدن این فکر (ملی شدن نفت) دست آلوده به فساد عمال انگلیس از دخالت در امور داخلی ما قطع می‌شود و مردم بیچاره می‌توانند با فراغ بال به دردهای گرانی که تسلط صد و پنجاه ساله دولت انگلیس برای آنها به وجود آورده است، بپردازند و از سیه روزی و فلاکت و ظلم و جور نجات پیدا کنند» (دهنوی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۹۱). «پس از قطع ایادی شرکت نفت، مردم ایران موفق خواهند شد که فرهنگ و بهداشت برای همه مردم ایران فراهم سازند و امنیت سیاسی و عدالت اجتماعی کامل در سراسر مملکت برقرار کنند» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۱۹).



در واقع چنین تحلیلی از علل مشکلات جامعه و راه حل مبتنی بر آن، سر لوحه فعالیت‌های سیاسی آیت‌الله کاشانی بود. بر اساس همین تحلیل بود که ملی کردن نفت در صدر مهمترین اولویت او قرار گرفت و حل بقیه مشکلات - از جمله فساد و فحشا در جامعه - را به حل این مسئله موکول کرد و همین مسئله نیز موجب اختلاف وی با فداییان اسلام شد.

### ۳- روش سیاسی

با توجه به اعتقادی که آیت‌الله کاشانی به حکومت مشروطه داشت، جایگاه مهمی برای انتخابات قائل بود. از این رو تلاش می‌کرد اقشار مذهبی را به دخالت در سرنوشت خویش از طریق رأی دادن به افراد صالح ترغیب کند؛ زیرا در نظر او کناره‌گیری از انتخابات موجب می‌شد افراد فاسد، خائن و وابسته به بیگانگان بر کشور حاکم شوند و هر گونه که می‌خواهند بر مردم حکومت کنند. به همین دلیل از بی‌توجهی برخی عالمان به سیاست و شرکت در انتخابات انتقاد می‌کرد. ایشان در نامه‌ای خطاب به حجت الاسلام میرزا ابو عبدالله زنجانی می‌نویسد: «... مسئله انتخابات، که مسئله اساسی است به کلی محل توجه آقایان نیست. تمام مصائب وارده از این سوء جریان انتخابات که ناشی از عدم توجه آقایان است، می‌باشد... از حالا لازم است آقایان اجتماع فرموده تصمیم در مداخله بگیرند. دفع موانع هم به عهده داعی... دیگر اختیار در اصل و فرع مسئله با آقایان است و لقد أعذر من أنذر» (دهنوی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۴۸) یا در نامه‌ای خطاب به عمده التجار حاج محمد علی توتونچی می‌نویسد «... هر چه بگویند نتیجه کناره‌گیری در انتخابات، پیشرفت بی‌دینها و اجانب است و سبب رواج بی‌دینی و تبلیغ لامذهبی در مدارس جدید و فقر و فلاکت و گرسنگی و بیچارگی ملت و شیوع فحشا و منکرات و مسکرات و ظلم و یغمای مال ملت و رفع آزادی است می‌گوید با این همه داخل سیاست نباید شد... والله العظیم مایل نیستم به ایران ویران بیایم. این مردم لایق نیستند و به درد نمی‌خورند...» (دهنوی، ۱۳۶۱، ج ۵: ۱۰۵).

همه تلاش ایشان این بود که با بسیج مردم برای شرکت در انتخابات و کسب کرسی‌های مجلس بتواند اصلاحات مورد نظر خود را از مجلس اعمال کند. البته ایشان در کنار کسب صندلی‌های نمایندگی از بسیج مردم برای شرکت در راهپیماییها، میتینگ‌ها، بستن بازار و... نیز استفاده می‌کرد؛ به عبارت دیگر وی از همه ظرفیتهای قانونی حکومت مشروطه برای اصلاحات مورد نظر خود استفاده می‌کرد.

افزون بر این، آیت‌الله کاشانی از اقداماتی که فداییان اسلام در از میان برداشتن عناصر کلیدی

حکومت انجام می‌دادند، حمایت می‌کرد. شاید بتوان گفت زمانی که روشهای جاری سیاسی جواب نمی‌داد و بن‌بست حاصل می‌شد، چاره کار گلوله‌هایی بود که از اسلحه فداییان خارج می‌شد. لاقلاً در مورد قتل رزم آرا می‌توان چنین گفت. البته استفاده از این روش، مخفی نبود و ایشان نیز به صراحت، درستی قتل رزم آرا را تأیید کرد. وی معتقد بود «در اسلام هر کس نسبت به حدود قوانین و هم‌چنین حوزه اسلام خیانت کند و حفظ حدود ننماید، قتلش واجب است» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۵۲). از این رو در پاسخ به این سؤال، که «آیا خیال می‌کنید اوضاع کشور طوری است که من بعد هم احتیاج به ترور باشد؟» فرمود: «اگر انگلیسها باز هم کسانی را بر رأس امور بگمارند و آنها هم به نفع اجنبی به ملت خیانت کنند، هستند مردمان وطن‌پرستی که او را هم مانند رزم آرا مجازات کنند» (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۵۱).

## فداییان اسلام

### ۱ - حکومت مطلوب

فداییان اسلام به طور مشخص در مورد ساختار حکومت مطلوب خود مطلبی بیان نکردند؛ به تعبیری دقیقتر آنها تصور خود را از حکومت مطلوب بیان کردند با این توضیح که تصور آنها از حکومت مطلوب، صرفاً تصویری معطوف به هدف بود به این معنی که حکومت مطلوب، حکومتی بود که اجرای احکام اسلام را - که هدف اصلی آنها بود - برآورده کند. هر حکومتی که می‌توانست این هدف را برآورد از نظر آنها مطلوب بود. بنابراین در مواردی که در موضعگیریهای فداییان گفته شده است «... و حکومت حق اسلام و قرآن به یاری خدای توانا تشکیل می‌دهیم» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۲۹۱)، ساختار خاصی از حکومت مد نظر نیست بلکه منظور صرفاً حکومتی است که احکام اسلامی را اجرا کند. هر حکومتی که احکام اسلام را اجرا کند، آن حکومت اسلامی است.

این هدف، مبنای همه فعالیتها و همکاریهای فداییان اسلام با دیگر اشخاص و گروه‌ها بود. همکاری با آیت‌الله کاشانی و جبهه ملی تنها برای اجرای احکام اسلام بود. «نواب صفوی در اواسط سال ۱۳۲۴ برای اولین بار به منزل آقای کاشانی برای دیدن وی رفت. پس از رد و بدل یک رشته سخنان طولانی، که پایه میعاد و میثاق بزرگی شد، نواب صفوی گفت: در راه اجرای احکام اسلام

و رسیدن به هدف دینی خود با نقشه و تدبیر کافی با مشورت و همکاری شما حاضریم تا آخرین نفس استقامت کنم و از آزار دشمن نهراسم» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۵۷).

همکاری موقت با جبهه ملی و قبول ترور رزم آرا نیز پس از آن بود که آنها قول دادند بعد از رسیدن به قدرت، دستور اسلام را در جامعه اجرا کنند. در جلسه‌ای که پیش از ترور رزم آرا میان فداییان اسلام و جبهه ملی برگزار شد «برای آخرین بار با وکلا و اعضای جبهه ملی عهد بسته شد که در اولین روز فرصت و قدرت، طبق قانون اساسی که هر گونه قانون مخالف اسلام را ملغی دانسته و حکم به اجرای احکام اسلامی می‌کند به اجرای قوانین اسلام بپردازند» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۱۱۴). در واقع وظیفه‌ای که فداییان اسلام از حکومت انتظار داشتند، خیلی ساده و روشن بود. «مسئول و غیر مسئول مملکت، نخست وزیر، وکلا، وزرا، همه و همه بدانند که طبق قانون اساسی مملکت بایستی مجری احکام اسلام باشند وگرنه غیر قانونی می‌باشند» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۱۱۶).

نکته جالبی که در زمینه حکومت مطلوب فداییان وجود دارد این است که اگرچه رهبران اصلی فداییان اسلام، روحانی بودند در تصویری که از جامعه مطلوب خود در کتاب «راهنمای حقایق» ارائه کرده‌اند، هیچ نقشی در ساختار حکومتی برای مراجع بیان نکرده‌اند. در این کتاب تنها در دو مورد به مراجع اشاره شده است: در یک مورد از مراجع خواسته‌اند «کسانی که در لباس روحانیت و مرجعیت بوده و صلاحیت این مقام را ندارند و وجودشان ناپاک بوده و در باطن امر، دوستان و معاونین دشمنان اسلام و اجنبی‌ها و خائنین هستند در هر کجا که هستند آنان را به جامعه معرفی نموده و از لباس و صف مقدس روحانیت بیرونشان آورده تا اسلام و مسلمین از جنایات مرموز آنان، مصون و اساس مقدس روحانیت هم از مفساد آنها منزه بماند و مورد بی‌اعتنایی‌ها و تیرهای افترا و تهمت عمومی و دستاویز بهانه‌جویان مغرض قرار نگیرد و وظایف دینی و روحانی را بدون خار و مانعی انجام داده، احترامات شایسته مقام روحانیت هم در مجتمع محفوظ و مراعات گردد» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۲۱۷). در مورد دیگر هم بدون اینکه جایگاهی در ساختار حکومت برای آنها قائل شوند، گفته‌اند: «روحانیت چنانچه در امور اصلاحی مربوطه و انجام وظایف مقدس روحانیت نیاز به قوه مجریه داشتند، حکومت صالح اسلامی بایستی آماده اجرای دستورات مشروعشان باشد» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۲۱۹). اگرچه در این توصیه تصریح شده است که در جامعه اسلامی، حاکمان باید مجری دستور مشروع روحانیت باشند، قدر مسلم در ساختار حکومت

جایگاه ویژه‌ای به مراجع اختصاص داده نشده است.

## ۲ - حکومت موجود

همان گونه که بیان شد، انتظار فداییان از حکومت این بود که مجری احکام اسلام باشد و جدا از این اظهار نظر ویژه‌ای در مورد ساختار مطلوب حکومت بیان نکردند. آنها با ساختار حکومتی زمان خود نیز مخالفتی ابراز نکردند. هم‌چنین در موضع‌گیریهای فداییان اسلام اظهار نظری مبنی بر اینکه حکومت سلطنتی مشروطه بهتر است یا حکومت جمهوری یا نوع دیگری از حکومت نیز مشاهده نمی‌شود. در مجموع می‌توان گفت فداییان اسلام با ساختار حکومتی زمان خود مشکلی نداشتند. برداشت آنها این نبود که حکومت مشروطه سلطنتی نمی‌تواند مجری احکام اسلام باشد و باید ساختار دیگری برای اجرای احکام اسلام جایگزین آن کرد. تصور آنها این بود که چنانچه شاه و مسئولان، انسانهای متدینی باشند در همین ساختار هم می‌توان دستور اسلامی را جامه عمل پوشاند. در واقع آنها منتقد و مخالف حاکمان بودند نه ساختار حکومت. دلیل مخالفت آنها هم این بود که حاکمان، عامل به احکام اسلام و مجری آن در جامعه نیستند. فداییان هیچ مشکلی با حکومتی نداشتند که در رأس آن شاه باشد. آنها معتقد بودند «شاه در جامعه به منزله پدر در خانواده است. همان صفات و مزایای پدری که باید پدر نسبت به افراد خانواده داشته باشد تا پدر باشد، شاه باید نسبت به ملت دارا باشد تا شاه باشد و همان وظایفی که باید پدر انجام دهد تا پدری کرده باشد، شاه باید انجام دهد تا شاهی کرده باشد. افکار پدر خانواده باید به محیط خانواده و بیرون خانه محیط و مسلط باشد و زیانهای احتمالی و قطعی را بخوبی ببیند و از آنها جلوگیری کند؛ منافع قطعی و احتمالی را به خانواده خود جلب کند؛ بیش از همه خانواده زحمت بکشد و غمخوار همه باشد و از نظر ایمان و اخلاق طوری رفتار کند تا همه از او درس ایمان و اخلاق فرا گیرند؛ با همه و در میان همه باشد و از حال همه با خبر باشد تا یکی از افراد به سر سفره غذا نیامده و گرسنه است، غذا نخورد و تا لباس همه نو نباشد لباس نو نپوشد. چنین کسی با چنین روحی طبعا پدر محبوبی می‌شود و طبعا محترم و متنفذ و گرامی می‌گردد و اگر نام پدر، شاه باشد او هم شاه می‌شود و طبعا چنین پدری تا زنده است در قلوب افراد خانواده خود محبوب می‌باشد» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۲۷۵ و ۲۷۶).

همان گونه که از این مطالب نیز هویداست، فداییان اسلام با حکومتی که در رأس آن شاه باشد، مخالف نبودند. منتهی انتظار آنها از شاه این بود که چون پدری غمخوار باشد؛ از حال مردم

آگاه باشد؛ در میان مردم باشد؛ تا فقیری در جامعه هست او نیز فقیرانه زندگی کند و روشن بود که محمد رضا شاه، هیچ یک از این ویژگی‌های شاه مطلوب را دارا نبود.

در نگاه فداییان اسلام، وضعیت جامعه بسیار تیره و تاریک بود. تلقی آنها از جامعه این بود که «سپور و جاروکش خیابانها همه رشوه خوارند تا جناب نخست وزیر و شاه... آتش فساد، دورویی، شهوت، دروغ، خیانت، بی‌ناموسی، هرزگی، و همه رذائل از بر و بوم ایران شعله‌ور شده اختلاف عظیمی میان تمام طبقات مردم و حتی میان خانواده‌ها و فرد فرد جامعه حادث گردیده است. همه نسبت به هم بدبین هستند؛ زیرا همه از هم دروغ و خیانت و بی‌ناموسی و هرزگی دیده‌اند. هیچ کس به کسی اعتمادی ندارد... حکومت خائن هم در ظلم و جنایت و فشار به ملت ستم‌دیده کوتاهی نکرده هر روز بر ظلم و جنایتش می‌افزاید» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۲۱۴ و ۲۱۵).

فداییان اسلام معتقد بودند همه این مشکلات به دلیل این بود که انسانها ایمان نداشتند و احکام اسلام در جامعه اجرا نمی‌شد. «آری اساس مفاسد و بدبختی‌ها نبودن ایمان و تربیت اسلام است و اگر در مملکت اسلامی ایران، تربیت اسلام و ایمان می‌بود، ایران بهشت جهان بود» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۲۰۰).

بر اساس همین تحلیل بود که فداییان معتقد بودند آنچه باید در سرلوحه کارها قرار بگیرد، اجرای احکام اسلام است؛ چرا که تنها با اجرای احکام اسلام بود که می‌شد تمام مشکلات جامعه را از میان برداشت. اگر در مملکت اسلامی ایران تربیت اسلام و ایمان بود، ایران بهشت جهان می‌شد.

### ۳- روش سیاسی

مشئبه سیاسی فداییان اسلام به گونه‌ای بود که فعالیت‌های سیاسی آنها صرفاً به روش‌های مرسومتر محدود نمی‌شد. در کنار فعالیت‌های تبلیغی و ترویجی، برگزاری تجمع و تحصن از تهدید صریح به حذف فیزیکی و اقدام عملی در این راستا ابایی نداشتند؛ امری که در فعالان سیاسی جریان روحانیت چندان مرسوم نبود. در ادامه به برخی از این موارد اشاره می‌شود.

«به یاری خدای جهان ما ملت مسلمان ایران و ما پیروان آل محمد ریشه دزدان و غاصبین حکومت اسلامی را از بن برآورده، انتقام جنایات آنان را به دین و ناموس و وطن باز می‌گیریم» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۲۹۱).

- «ما فرزندان اسلام و ایران با اینکه به یاری خدای توانا، توانا و مقتدریم و می‌توانستیم و

می‌توانیم که در یک شب تاریک و یا در یک روز روشن، دشمنان اسلام و غاصبین حکومت اسلامی ایران را یکباره نابود کرده به جهنم فرستیم و انتقام اسلام و ناموس اسلام و ایران را از آنان بازگیریم؛ برای حفظ ناموس اسلام و هستی مسلمانان از خطرهای احتمالی صبر کردیم و از شورش برخی بی‌خردان هم بشدت جلوگیری کرده و می‌کنیم» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۳۱۵).

- «برادران رشید فداییان اسلام بایستی در روزهای انجام وظیفه بزرگ دینی خود در همه جای خانه ایران و سرزمین پیروان آل محمد مراقبت عمومی داشته باشند. چنانچه ناپاکی یا نادانی صدایی شورش‌آمیز علیه ناموس و هستی کوچکترین مسلمان از خود صادر نمود، جابه‌جا به یاری خدای توانا و قدرت ایمان، بدون سرو صدا و با کمال آرامش همانجا نابودش کنند و از هر شورش بی‌جا و سر و صدایی جلوگیری نمایند» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۳۱۸).

- «دیدیم مرحوم سید عبدالحسین واحدی با مداد پشت پاکت مقوایی سیگار هما نوشته است «سید مرتضی برقی! اگر در مجلس ختم رضاخان قلدر منبر رفتی، شکمت را مثل سگ پاره می‌کنیم» (دوانی، ۱۳۷۱: ۳۷۱).

- در ماجرای تشییع جنازه رضاخان در قم «اعلام کردیم روزی که می‌خواهند جنازه را بیاورند اگر آن روز کسی در خیابان حاضر شود نابودش می‌کنند» (محللاتی، ۱۳۷۶: ۲۴).

- جمعی از فداییان اسلام خطاب به حجت الاسلام فلسفی: «آقا دیشب برادران تصمیم گرفتند که اگر اسم آقای نواب را در منبر نبرید و موضوع زندانی شدن او را مطرح نکنید که از رادیو پخش شود، امروز شما را در مسجد شاه ترور کنند» (فلسفی، ۱۳۷۶: ۱۶۷).

- طبق گزارش یکی از نهادهای امنیتی «بین فداییان اسلام ... با مجاهدین اسلام ... اختلاف شدیدی حاصل شده به نحوی که دسته اول ضمن اعلامیه‌ای که صادر نموده‌اند، کاشانی و دکتر مصدق را واجب‌القتل دانسته و تهدید به قتل نموده‌اند» (بی‌نام، ۱۳۷۹: ۳۹۹).

- «ایشان (نواب صفوی) هم چهار نفر به اتفاق آسید هاشم حسینی فرستاد خانه کاشانی که به کاشانی بگویند که به جدم اگر که دست به این کار بکنی به سرنوشت رزم آرا دچار می‌شوی» (عراقی، ۱۳۷۰: ۸۵).

- اعلامیه نواب صفوی در تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۹: «... اینک ای پسر پهلوی! و ای وکلای مجلس شورا و سنا! و ای وزیر تازه وارد! و ای وزرای باقیمانده پوسیده! شما و شما و همکاران شما بدانید... اگر کوچکترین جسارتی به ساحت مقدس برادر رشید ما حضرت خلیل طهماسبی (عبدالله رستگار)

نموده و او را تا سه روز دیگر با کمال احترام و عذرخواهی آزاد ننمایید به حساب یک یک شما رسیده به انتقام جنایات سابق و حاضران به یاری خدای توانا دودمانتان را به باد نیستی می‌دهیم» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۱۷۸).

- آیت‌الله بروجردی: «آخر، دعوت به اسلام و مبارزه برای اسلام که بدین صورت نیست. با تهدید و غضب اموال مردم که نمی‌شود مبارزه کرد. وقتی این مسئله را با نواب در میان گذاشتند گفت: ما به قصد قرض می‌گیریم. آنچه می‌گیریم برای تشکیل دولت علوی است. هدف ما مقدس و مقدم بر اینهاست. هنگامی که حکومت علوی را تشکیل دادیم، قرض مردم را می‌پردازیم» (جعفریان، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

اگرچه فداییان اسلام سازمانی بود که فعالیتهای متعارف سیاسی از قبیل برپایی تظاهرات، میتینگ و چاپ روزنامه در دستور کار آن قرار داشت، نقاط عطف خود را به یاری گلوله رقم می‌زد و از ارباب و تهدید مخالفان برای کوتاه آمدن ابایی نداشت. ابطال انتخابات مجلس شانزدهم و تصویب ملی کردن صنعت نفت با اکثریت قاطع در مجلسین از ثمرات گلوله‌هایی بود که از اسلحه فداییان خارج شد.

البته ذکر این نکته نیز لازم است که فداییان اسلام سعی می‌کردند ترورهایشان در چارچوب موازین شریعت باشد. قدر مسلم ترور کسروی و رزم آرا با فتوای مراجع تقلید بوده است. افزون بر این خیلی از موارد تهدید به ترور هم صرفاً جنبه تهدید داشته است و واقعا فداییان چنین قصدی نداشته‌اند؛ بلکه با تهدید به ترور می‌خواستند خواسته خود را محقق کنند. تقید شدید فداییان اسلام به دستور شرع، مانع این بود که همچون دیگر سازمانهای نظامی به ترور و کشتار انسانها دست بزنند.

به نظر می‌رسد بعد از کودتای ۲۸ مرداد تغییراتی در روش فداییان اسلام صورت گرفت. شواهد تاریخی حاکی است که «فداییان در سالهای آخر، طرح خود را عوض کردند؛ جلسات دینی و تبلیغ گذاشته بودند؛ دیگر از آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بروجردی بد نمی‌گفتند؛ بلکه تمجید می‌کردند» (دوانی، ۱۳۷۱: ۳۷۹). عبدالحسین واحدی از اعضای برجسته فداییان اسلام در انتقاد از روش سابق می‌گوید: «مقداری هم گذشته از تعصب و سوز دینی، جوانی ما بود که حالا جلوش را گرفته‌ایم و باید تمام هم خود را صرف دشمنان اسلام کنیم. لابد آقایان محظوراتی دارند که نمی‌توانند خواسته‌های ما را بپذیرند؛ دیگر نباید زیاد جوانی کنیم» (دوانی، ۱۳۷۱: ۳۷۹).

هم‌چنین در اواخر فروردین ۱۳۳۳ انتشار خبری مایه شگفتی همگان شد. اعلام شد «رهبر فداییان اسلام قصد دارد از حوزه قم نامزد نمایندگی انتخابات هجدهمین دوره مجلس شورای ملی شود تا با استفاده از مصونیت پارلمانی و تریبون مجلس، تبلیغات مفید و مؤثری بکند» (گل محمدی، ۱۳۸۲: ۱۰۳).

البته ترور حسین علا در سال ۱۳۳۴ نشان داد که هنوز هم فداییان اسلام در روش سابق خود تغییری اساسی ایجاد نکرده است. در تحلیل نهایی از ترورهایی که فداییان انجام می‌دادند، باید گفت به نظر می‌رسد تحلیل آنها از ریشه مشکلاتی که در جامعه می‌دیدند این بوده است که همه این مشکلات نهایتاً به فاسد بودن زمامداران باز می‌گردد و بنابراین با از میان برداشتن آنها مسیر اصلاح جامعه هموار خواهد شد.

## آیت‌الله بروجردی

### ۱ - حکومت مطلوب

مطابق تقریر آیت‌الله منتظری از درسهای آیت‌الله بروجردی در کتاب «البدر الزاهر فی صلاة الجمعة المسافر» به طور قطع ایشان معتقد بودند ولایت و حکومت در عصر غیبت به فقها اختصاص دارد. استدلال ایشان در این زمینه را به این صورت می‌توان خلاصه کرد:

(الف) در جامعه اموری وجود دارد که تصدی آنها بر عهده حاکم است؛ مثل جهاد، دفاع، نظم داخلی و کلیه اموری که به کشورداری مربوط است.

(ب) دین اسلام نسبت به این امور بی‌توجه نبوده و اجرای آنها را به حاکم اسلامی واگذار کرده است.

(ج) این امور در زمان پیامبر بر عهده رسول اکرم (ص) و در زمان امامان (ع) بر عهده آنها بوده است.

(د) این امور در عصر غیبت بر عهده فقیه عادل می‌باشد و فقیه عادل در این امور عامه از طرف امام منصوب است (منتظری، ۱۴۱۶ق: ۷۹ - ۷۴).

### ۲ - حکومت موجود

بر اساس آنچه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت به لحاظ نظری، حکومت شاه از نظر آیت‌الله



بروجردی مشروع نبود؛ زیرا وی معتقد بود حکومت در عصر غیبت از آن ولی فقیه است و برای خود نیز چنین حقی قائل بود. هنگام تعریض خیابانهای قم عده‌ای از مالکان نزد ایشان می‌آمدند و اعتراض می‌کردند و بعضی از مقدسها از این خیابانها عبور نمی‌کردند. آیت‌الله بروجردی در پاسخ می‌فرماید اینها متقضیات جدید است و شهرهای ما احتیاج به خیابان دارد. «درست است که مأمورین دولت می‌آیند و این کار را می‌کنند ولی چون به مصلحت ماست ما باید آن را تنفیذ کنیم... ولی فقیه تمام قدرت و اختیارات پیامبر را دارد... اگر ولی امر دستور تخریب خانه‌ای را که در مسیر خیابان است صادر می‌کند یا در برابر دولت اصلاحگر سکوت می‌کند و اجازه می‌دهد در واقع به مصلحت بالا چشم دوخته‌اند» (حسینیان، ۱۳۸۱: ۴۰۶ و ۴۰۷).

در چگونگی رویارویی ایشان با حکومت غاصب شاه باید گفت ایشان می‌دانستند شعائر اسلامی از سوی شاه و خانواده‌اش رعایت نمی‌شود؛ با این حال می‌گفتند «لکن چه باید کرد که فشار اجانب در کار است و من بیش از این مصلحت نمی‌دانم که دولت تضعیف شود؛ زیرا شاه از خودش اختیاری ندارد و تحت فشار دولت‌های بیگانه است...؛ لذا کوشش ما این است که خیلی احساس ضعف نکند. اگر گاهی مماشات می‌شود به این جهت است. مصالح مملکت و اسلام را به او تذکر می‌دهیم اما جوان است و مغرور» (منظور الاجداد، ۱۳۷۹: ۴۲۰).

آیت‌الله بروجردی به رغم اعتقاد به نامشروع بودن حکومت وقت با توجه به مقتضیات زمان، مبارزه‌ای برای ساقط کردن حکومت و ایجاد ساختاری جدید نکرد. «وی می‌گفت: شاه باشد، ولی اسلامی باشد. او مبارزه علنی با شاه نکرد. (البته شاه زمان آقای بروجردی)؛ ولی این چنین نبود که در برابر اعمال خلاف شاه و دستگاه حاکمه بی‌تفاوت باشد» (مجله حوزه شمارش ۴۳ و ۴۴ مصاحبه با حجت الاسلام سید حسین بدلا). تنها زمانی که شاه اقدام آشکاری خلاف دین می‌کرد آیت‌الله بروجردی با آن مخالفت می‌کرد و در دیگر موارد اظهار نظری نمی‌کرد؛ با این همه، اقدامات او در تحکیم و گسترش حوزه علمیه، تربیت خیل گسترده‌ای از طلاب و دفاع از کیان اسلامی در برابر اقدامات شاه، زمینه فعالیت‌های سیاسی حضرت امام را فراهم ساخت.

### ۳- روش سیاسی

روش سیاسی آیت‌الله بروجردی حاوی سه ویژگی بود:

الف) تنها به آن بخش از سیاست‌های حکومت اعتراض می‌کرد که آشکارا مخالف دستور شرع بود. از جمله مواردی که ایشان به رفتار و سیاست‌های حکومت اعتراض کرد، می‌توان به این موارد

اشاره کرد:

- مخالفت با تغییر اصول مربوط به مذهب در قانون اساسی: «موقعی که فرمان همایونی صادر شد برای اینکه مبدا تغییراتی در مواد مربوط به امور دینیه داده شود به وسیله اشخاص به اعلیحضرت همایونی تذکراتی دادم تا آنکه اخیراً جناب آقای وزیر کشور و آقای رفیع از طرف اعلی حضرت همایونی ابلاغ نمودند که تنها در مواد مربوط به دیانت تصرفی نخواهد شد» (بی نام، ۱۳۷۹: ۴۳).

- مخالفت با تغییر خط: «هدف اینان از تغییر خط دور کردن جامعه ما از فرهنگ اسلامی است. من تا زنده‌ام اجازه نمی‌دهم این کار را عملی کنند. به هر جا که می‌خواهد منتهی شود» (بی نام، ۱۳۷۹: ۳۶۹).

- مخالفت با اصلاحات ارضی: «آیت‌الله بروجردی با فرستادن نامه‌ای به آیت‌الله بهبهانی نوشت که به مجلسین تذکر دهید تا این لایحه را تصویب نکنند. آیت‌الله در این نامه عدم موافقت آن را با قوانین دیانت مقدسه اسلام اعلام، و تهدید کردند در مقابل نامه‌های زیادی که از شهرستانها می‌رسد نظر به اینکه کتمان احکام الهیه جایز نمی‌باشد، ناچار هستم جواب سؤالات مردم را بنویسم» (حسینیان، ۱۳۸۱: ۴۱۶).

- مخالفت با ولایتعهدی خواهر شاه که می‌خواستند در مجلس مؤسسان تصویب کنند (بی نام، ۱۳۷۹: ۳۶۹).

- مخالفت با ازدواج دائم شاه با زن مسیحی (بی نام، ۱۳۷۹: ۳۷۰).

ب) آیت‌الله بروجردی در مورد سیاستهایی که صریحاً موافق یا مخالف شرع نبود، سکوت می‌کرد و در تأیید یا رد آن اظهار نظری نمی‌کرد. نمونه بارز این سیاست، عدم مخالفت با برگزاری رفراندوم توسط مصدق بود. وی در این باره فرمود: «اگر چه با این جریان موافقت ندارند، چون رفراندوم امری است سیاسی و انحلال مجلس هفدهم ارتباطی با شرع و اصول دین ندارد، نمی‌توانند در این خصوص اعلامیه‌ای بدهند و شرکت مردم را در امر رفراندوم تحریم کنند» (منظور الاجداد، ۱۳۷۹: ۴۲۳).

هم‌چنین درباره ملی شدن صنعت نفت به یکی از شاگردانشان می‌گوید: «من در قضایایی که وارد نباشم و آغاز و پایان آن را ندانم و نتوانم پیش‌بینی کنم وارد نمی‌شوم. این قضیه ملی شدن نفت را، نمی‌دانم چیست، چه خواهد شد و آینده دست چه کسی خواهد بود. البته روحانیت به هیچ وجه نباید با این حرکت مخالفت کند که اگر با این حرکت مردمی مخالفت کند و این حرکت

ناکام بماند در تاریخ ایران ضبط می‌شود که روحانیت سبب این کار شد؛ لذا به آقای بهبهانی و علمای تهران نوشتم که مخالفت نکنند» (مجله حوزه، ش ۴۳ و ۴۴. مصاحبه با آیت الله سید محمد باقر سلطانی طباطبایی).

ج) در مواردی هم که مخالف سیاست حکومت بود یا پیشنهاد خاصی در نظر داشت، معمولاً از طریق نامه‌نگاری یا فرستادن واسطه به نزد شاه یا مقامات مملکتی مخالفت خود را ابراز می‌کرد و اعتراض خود را به سخنرانیهای علنی و بسیج مردم علیه حکومت سوق نمی‌داد.

در تحلیل چرایی انتخاب چنین سیاستی از سوی ایشان می‌توان به این دلایل اشاره کرد: اول. تجربه ناموفق روحانیت در مشروطه: ایشان در این زمینه می‌فرماید: «خیلی‌ها به من ایراد می‌گیرند که چرا دست به کاری نمی‌زنم یا در سیاست دخالت نمی‌کنم. واقع این است از وقتی در نجف اشرف دیدم استادم آخوند خراسانی و مرحوم نائینی در امر مشروطه دخالت کردند و آن طور شد که همه می‌دانیم، حساسیت خاصی نسبت به این قبیل امور پیدا کرده‌ام به طوری که در موقع تصمیم‌گیری برای اقدام به این کارها دچار وسوسه و دودلی می‌شوم و گاهی هم بلافاصله بعد از دستور، پشیمان شده و تغییر رأی می‌دهم. چون ما درست وارد اوضاع نیستیم. می‌ترسم ما را فریب دهند و منظوری که داریم درست انجام نگیرد و باعث پشیمانی شود و احیاناً لطمه به دین و حیثیت اسلامی وارد کنند. مخصوصاً در این سن و سال که نمی‌توانم درست به این قبیل کارها برسم و در اطراف آن فکر کنم» (دوانی، ۱۳۷۱: ۳۵۲).

دوم. روش محتاطانه: روش آیت‌الله بروجردی - با تجربه‌ای که از مشروطه داشت - این بود که تنها پس از آشنایی و احاطه کامل به مسئله و توانایی در پیش‌بینی آینده آن در آن مسئله اظهار نظر و دخالت می‌کرد. بر همین اساس در پاسخ به سؤالی در مورد تأیید مجلس مؤسسان از سوی ایشان می‌فرماید: «کلمه‌ای که دلالت یا اشعار به موافقت در این موضوع داشته باشد از حقیر صادر نشده. چگونه ممکن است در این امر مهم اظهار نظر نمایم با آنکه اطراف آن روشن نیست» (بی‌نام، ۱۳۷۹: ۴۳) یا درباره علت سکوت خود در مورد ملی شدن صنعت نفت می‌فرماید: «من در قضایایی که وارد نباشم و آغاز و پایان آن را ندانم و نتوانم پیش‌بینی کنم، وارد نمی‌شوم. این قضیه ملی شدن نفت را نمی‌دانم چیست؛ چه خواهد شد و آینده دست چه کسی خواهد بود» (مجله حوزه، ش ۴۳ و ۴۴. مصاحبه با آیت‌الله سید محمد باقر سلطانی طباطبایی).

سوم. نداشتن ابزار لازم و اطمینان از عدم موفقیت: «مرحوم شهید مطهری از ایشان نقل می‌کرد

که ما باید با حرف، دولت را بترسانیم اما وارد عمل نشویم؛ زیرا ابزار لازم را در اختیار نداریم و موفق نمی‌شویم» (واعظ زاده خراسانی، ۱۳۸۵: ۵۸).

## امام خمینی (ره)

### ۱ - حکومت مطلوب

بیان نظر امام خمینی در مورد حکومت مطلوب چندان دشوار نیست و نظر ایشان در این زمینه به قلم خودشان موجود است. نظر ایشان در مورد حکومت مطلوب را به اجمال در این موارد می‌توان خلاصه کرد:

الف) «قانون اسلام در طرز تشکیل حکومت و وضع قانون مالیات و وضع قوانین حقوقی و جزایی و آنچه مربوط به نظام مملکت است از تشکیل قشون گرفته تا تشکیل ادارات هیچ چیز را فروگذار نکرده است» (امام خمینی، بی تا: ۱۸۴).

ب) «تأسیس حکومت به طوری که بر مردم - به حکم خرد - لازم باشد متابعت و پیروی از آن از کسی روا و بجا است که مالک همه چیز مردم باشد و هر تصرفی در آنها بکند تصرف در مال خود باشد و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر به حکم خرد نافذ و درست است، خدای عالم است» (امام خمینی، بی تا: ۱۸۱).

ج) «غیر از حکم خدا و یا آنکه خدا تعیین کرده، هیچ حکمی را بشر نباید بپذیرد» (امام خمینی، بی تا: ۱۸۲).

د) «...آنهايي که روایت سنت و حدیث پیغمبر می‌کنند جانشین پیغمبرند و هر چه برای پیغمبر از لازم بودن اطاعت و ولایت و حکومت ثابت است برای آنها هم ثابت است؛ زیرا که اگر حاکمی، کسی را جانشین خود معرفی کرد، معنی آن است که کارهای او را در نبودنش، او باید انجام دهد» (امام خمینی، بی تا: ۱۸۸). در حقیقت «ولایتی که برای پیغمبر اکرم (ص) و ائمه (ع) می‌باشد برای فقیه هم ثابت است» (امام خمینی، ۱۳۵۷: ۱۷۲).

### ۲ - حکومت موجود

همان گونه که پیشتر بیان شد، امام (ره) معتقد بود «تأسیس حکومت به طوری که بر مردم - به حکم خرد - لازم باشد متابعت و پیروی از آن از کسی روا و بجا است که مالک همه چیز مردم

باشد و هر تصرفی در آنها بکند، تصرف در مال خود باشد و چنین شخصی که تصرف و ولایتش در تمام بشر به حکم خرد نافذ و درست است، خدای عالم است... غیر از حکم خدا و یا آن که خدا تعیین کرده، هیچ حکمی را بشر نباید بپذیرد» (امام خمینی، بی تا: ۱۸۱ و ۱۸۲).

نتیجه طبیعی چنین استدلالی بسیار روشن بود. حکومت موجود چون از جانب خداوند منصوب نیست یا به عبارتی بهتر از زمره کسانی نیست که خداوند اطاعت از آنها را لازم دانسته است، حکومتش بر حق نیست و حکومت ظلم و جور است. این تحلیلی است که مبتنی بر آرای فقهی ایشان است و از ابتدا تا انتها هیچ تغییری نکرده است؛ اما در رویارویی عملی با حکومت دو نوع خط مشی متفاوت را در حیات سیاسی ایشان می توان مشاهده کرد: خط مشی اول به طور صریح در کتاب کشف الاسرار بیان شده است و خط مشی دوم در کتاب ولایت فقیه ایشان نمود دارد.

قاعده ای که خط مشی اول بر آن مبتنی است، بسیار ساده و روشن است: تا زمانی که نشود نظام بهتری تأسیس کرد، نظام موجود اگرچه بر خلاف دستورات خدایی و جائزانه است، محترم می باشد. امام (ره) سیاست علمای شیعه در گذشته را نیز بر همین اساس می داند. ایشان در این باره می فرمایند «مجتهدین هیچ وقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند. فرضا که این قوانین را بر خلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند، باز مخالفت با آن نکرده و نمی کنند؛ زیرا که این نظام پوسیده را باز بهتر می دانند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می کنند، بیشتر از چند امر نیست. از این جهت فتوا و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر، و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابد از سلطنت اسمی نمی برند با آنکه جز سلطنت خدایی، همه سلطنتها بر خلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدایی، همه قوانین باطل و بیهوده است ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد، محترم می شمارند و لغو نمی کنند» (امام خمینی، بی تا: ۱۸۶).

در خط مشی دوم - که نتیجه منطقی خط مشی اول است - از آنجا که زمینه تأسیس نظامی بهتر را فراهم می بینند، صریحاً بر ظالمانه و جائزانه بودن حکومت تصریح می کنند. ایشان حکم اسلام مبنی بر حاکمیت فقها در عصر غیبت را آشکارا بیان، و اعلام می کنند حکومت موجود ناحق است و باید سرنگون، و حکومتی اسلامی تشکیل شود. حضرت امام در کتاب ولایت فقیه می فرمایند: «این مواد قانون اساسی و متمم آن، که مربوط به سلطنت و ولایتعهدی و امثال آن است کجا از اسلام است؟ اینها همه ضد اسلامی است. ناقض طرز حکومت و احکام اسلام است... اسلام سلطنت

و ولایتعهدی ندارد» (امام خمینی، ۱۳۵۷: ۱۲ و ۱۳) و به صراحت اعلام می‌کنند: «بر انداختن طاغوت یعنی قدرتهای سیاسی ناروایی که در سراسر وطن اسلامی برقرار است، وظیفه همه ما است» (امام خمینی، ۱۳۵۷: ۲۰۴).

### ۳- روش سیاسی

حضرت امام با توجه به تجربیات سیاسی علمای گذشته معتقد بودند برای موفقیت در کار لازم است مردم آگاه شوند. تا زمانی که مردم به آگاهی لازم نرسند و پشتوانه مردمی لازم فراهم نشود، موفقیتی در پیش نخواهد بود. از این رو روشهای ناموفق پیشینیان مورد استفاده امام قرار نگرفت. حضرت امام در طول فعالیت سیاسی خود وارد جریانات سیاسی مطرح در عرصه سیاسی و مبارزات پارلمانی به روشی نشدند که آیت‌الله کاشانی در پیش گرفته بود. هم‌چنین مشی مبارزه مسلحانه فداییان اسلام را نیز ضامن موفقیت نمی‌دانستند. ایشان در سال ۱۳۵۰ در دیداری که با اعضای اصلی سازمان مجاهدین داشتند، خطاب به آنها تأکید کردند: «شما معتقد به مبارزه مسلحانه هستید. الآن وقتش نیست. پیروز نخواهید شد» (رجبی، ۱۳۶۹: ۳۱۰).

توصیه عمومی و راهبردی ایشان این بود که «ما موظفیم برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنیم. اولین فعالیت ما را در این راه تبلیغات تشکیل می‌دهد. بایستی از راه تبلیغات پیش بیایم. در همه عالم همیشه همین طور بوده است... کم کم دامنه تبلیغات توسعه می‌یافت و همه گروه‌های جامعه را فرا می‌گرفت. مردم بیدار و فعال می‌شدند و به نتیجه می‌رسیدند... تبلیغات و تعلیمات دو فعالیت مهم و اساسی ما است. وظیفه فقها است که عقاید و احکام و نظامات اسلام را تبلیغ کنند و به مردم تعلیم دهند تا زمینه برای اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام در جامعه فراهم شود» (امام خمینی، ۱۳۵۷: ۱۷۴ و ۱۷۵).

## روابط جریانهای روحانیت با یکدیگر

### ۱- آیت‌الله کاشانی و فداییان اسلام

«نواب صفوی در اواسط سال ۱۳۲۴ برای اولین بار به منزل آقای کاشانی برای دیدن ایشان رفت. پس از رد و بدل شدن یک رشته سخنان طولانی، که پایه میعاد و میثاق بزرگی شد، نواب صفوی گفت: در راه اجرای احکام اسلام و رسیدن به هدف دینی خود با نقشه و تدبیر کافی با

مشورت و همکاری شما حاضرم تا آخرین نفس استقامت کنم و از آزار دشمن نهراسم» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۵۷)؛ اما سرانجام این همکاری و همراهی به جدایی فداییان از آیت‌الله کاشانی و صادر کردن اعلامیه علیه وی منجر شد. در این قسمت چرایی این جدایی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

همان‌گونه که بیان شد، آیت‌الله کاشانی معتقد بود استعمار انگلیس عامل اصلی مشکلات است و اولین گامی که باید برداشته شود، کوتاه کردن دست انگلیس از سیاست ایران است که آن هم از طریق ملی کردن نفت میسر است. هر اقدام اصلاحی دیگری باید پس از رفع سلطه انگلیس صورت بگیرد؛ چرا که هر اقدام اصلاحی دیگر، تنها پس از ملی شدن صنعت نفت و کوتاه شده دست انگلیسها سودمند خواهد بود. از این رو وجه همت وی ملی کردن صنعت بود. افزون بر این چون ملی کردن صنعت نفت یک خواست ملی بود با بسیاری از کسانی که اعتقاد چندانی هم به اجرای احکام اسلامی، و تقید مذهبی چندانی نداشتند در یک جبهه قرار گرفت. در واقع هدف دستور کار آیت‌الله کاشانی ملی کردن نفت و روش در دستور کار وی نیز همکاری با جبهه ملی برای تحقق این هدف بود.

از سویی دیگر، فداییان اسلام معتقد بودند مهمترین مسئله اجرا کردن احکام اسلام است. وجه همت آنها نیز همین مسئله بود. روشن است که در این زمینه به همکاری و یاری کسانی که به اجرای احکام اسلام اعتقادی ندارند و خود نیز چندان به دستور اسلام مقید نیستند، نمی‌توان امیدوار بود و روی خوشی به همکاری با آنان نشان داد. اگرچه آیت‌الله کاشانی نیز به عنوان مجتهد، هدف غایی خود را اجرای دستور اسلامی در جامعه می‌دانست، تحقق آن را به کوتاه کردن دست انگلیس از کشور منوط می‌دانست؛ ضمن اینکه ایشان معتقد بود از آنجا که افراد متدین آشنا به سیاست نداریم، فعلا چاره‌ای جز همکاری با دیگر گروه‌ها نداریم. این دو مسئله سرانجام باعث شد همکاری فداییان با آیت‌الله کاشانی مستدام نباشد و به جدایی و انتقاد بینجامد. این اختلاف در اولویتها و روش سیاسی از خلال مکتوبات و گفتگوهای که بین آیت‌الله کاشانی و نواب صفوی صورت گرفته کاملاً هویدا است. در ادامه به برخی از این موارد اشاره می‌شود.

در انتخابات دوره شانزدهم مجلس، آیت‌الله کاشانی - که به لبنان تبعید شده بود - از نواب صفوی خواست برای فهرست جبهه ملی تبلیغ کند. «نواب در نامه‌ای که برای (آیت‌الله) کاشانی می‌نویسد می‌گوید با هم صحبت کردیم اگر خواستیم و کلایی هم انتخاب بکنیم، و کلایی باشند

که سمت مذهبی‌شان به سمت سیاسی آنها حداقل بچربد. اینها سمت مذهبی که ندارند هیچ، بلکه علاقه‌مند به مذهب هم نیستند. این را مرحوم نواب در جواب کاشانی می‌گوید. شما به چه مجوزی یک هم‌چنین نامه‌ای نوشتی و یک هم‌چنین دستوری دادی؟ کاشانی در جواب می‌گوید که ما الآن رجال دینی که در فن سیاست ورزیده باشند نداریم. چه بهتر اینکه این کار را ما مرحله‌ای بکنیم و بتوانیم در یک مرحله از رجال سیاسی که در فن سیاست ورزیده هستند و نسبتاً هم جنبه ملی دارند، استفاده بکنیم تا در طی این دوران بتوانیم انسانهایی که متدین هستند یا سمت مذهبی دارند تربیتشان بکنیم برای انتخابات. با این استدلال یک مقدار مرحوم نواب قبول می‌کند که در انتخابات شرکت بکند» (عراقی، ۱۳۷۰: ۳۸).

در گفت و گویی که نواب صفوی با آیت‌الله کاشانی قبل از ترور رزم آرا داشت، خطاب به ایشان گفت: «آقا جون فرض کن رزم آرا رفت، فردا دو مرتبه مسئله‌ای پیش نیاید که حالا این بگذار باشد برای بعد. مسئله فرهنگ رأس همه اینهاست. بعد از مسئله نفت، فرهنگ را باید خیلی در آن دقت بکنید. برای خاطر اینکه کمونیستها الآن رخنه کرده‌اند. چون این فرهنگ یک فرهنگ اصیلی نیست. فرهنگ استعماری است. از اینجا حداقل باید شروع کنیم» (عراقی، ۱۳۷۰: ۷۶) یا در جای دیگری نواب صفوی به آیت‌الله کاشانی می‌گوید: «ما اکنون بایستی برای اجرای احکام خدا گام برداریم. آقای کاشانی گفت فعلاً کار مبارزه نفت و دفع شر و ضرر شرکت نفت را در پیش داریم. آقای نواب گفت پس قول بدهید که پس از حل قضیه نفت احکام خدا را طبق قانون اساسی اجرا کنید» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۱۴۰). هم‌چنین در جلسه‌ای که پیش از ترور رزم آرا برای اتمام حجت با اعضای جبهه ملی برگزار شد «برای آخرین بار با و کلا و اعضای جبهه ملی عهد بسته شد که در اولین روز فرصت و قدرت، طبق قانون اساسی که هر گونه قانون مخالف اسلام را ملغی دانسته و حکم به اجرای احکام اسلامی می‌کند به اجرای قوانین اسلام بپردازند» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۱۱۴).

آیت‌الله کاشانی، خود نیز به این اختلاف با نواب صفوی اشاره می‌کند. «سید، جوان بود، تندی می‌کرد. ما درگیر ملی شدن صنعت نفت بودیم که ایشان پا را توی یک کفش کرده بود که همه احکام اسلام اجرا شود. ما هم می‌گفتیم اجازه بدهید دست انگلیس کاملاً قطع شود و بعد به کمک هم اقدام می‌کنیم؛ ولی او از ما رنجید. گویا که ما قصد نداریم احکام اسلام را اجرا کنیم» (بی‌نام، ۱۳۷۹: ۱۱۳).



این موارد همگی نشان می‌دهد فداییان اسلام به طور جدی و اساسی به دنبال اجرای احکام اسلام بوده، و این مسئله را مهمترین مسئله می‌دانسته‌اند. البته جدای از فداییان اسلام، انتظار قشر متدین نیز از آیت‌الله کاشانی این بود که برای جلوگیری از فساد و بی‌بندوباری جامعه اقدامی جدی انجام دهد و بر اساس آنچه گفته شد، آیت‌الله کاشانی نیز این امر را به پس از ملی کردن نفت موکول می‌کرد. طبق گزارش مأمور ویژه یکی از نهادهای امنیتی «چند نفر از کاشانی سؤال کرده‌اند قبل از دکتر مصدق عقیده داشتید که باید زنها از ادارات اخراج شوند حالا چرا اقدام نمی‌کنید. جواب داده فعلا قضیه نفت در پیش است. هیچ اقدام دیگری صلاح نیست. چون اکنون در حدود ده هزار نفر زن در ادارات کار می‌کنند اینها هر کدام چند نفر بسته و قوم و خویش دارند. اگر آنها را اخراج کنیم عده زیادی ناراضی ایجاد خواهد شد» (بی‌نام، ۱۳۷۹: ۴۱۲).

البته این‌گونه نبود که آیت‌الله کاشانی به طور کلی نسبت به احیای احکام دین و مبارزه با فساد و فحشا بی‌اعتنا باشد؛ اما آن انتظاری را که فداییان اسلام از ایشان داشتند بر آورده نمی‌کرد. این موارد از جمله اقدامات او در این زمینه است:

- خطاب به وزیر فرهنگ (۱۳۳۰/۵/۹): ۱ - مقرر دارند به وسائل مقتضی در استخرها از شنای زنان و مردان به طور مشترک قویا جلوگیری نموده و مراتب به وسیله اعلان و صدور بخشنامه به متصدیان امور تذکر داده شود. ۲ - حذف موسیقی از برنامه مدارس عمومی. ۳ - تدریس مردان در مدارس پسران و زنان در مدارس دختران (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۱: ۲۰۳).

- خطاب به وزیر کشور (اردیبهشت ۱۳۳۲): ایام و لیالی متبرکه ماه رمضان، متدینین انتظار قدغن موسیقی را از رادیو دارند (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۳۶۳).

- نامه به وزارت فرهنگ (۱۳۳۲/۸/۱۴): مبنی بر رعایت اصول دیانت و مذهب در مدارس و توجه به اینکه شاگردان در مدارس نماز گزارند و به اخلاق و تعالیم مذهبی خو گیرند. به مدارس ابتدایی بخشنامه شود که بین آموزگاران هر یک را که برای تدریس قرآن و شرعیات شایسته‌اند منحصر قرآن و شرعیات تدریس نمایند (آیت‌الله کاشانی، ۱۳۶۱، ج ۴: ۷۵).

توجه نکردن جبهه ملی و آیت‌الله کاشانی به خواسته‌های فداییان و زندانی شدن رهبران آن توسط دکتر مصدق، موجب شد فداییان اسلام اعلامیه‌ای علیه آنها صادر کنند. «ای مسلمانان غیور! کاشانی و جبهه ملی به قیمت خون فرزندان اسلام از خطرهای حتمی نجات یافتند؛ به حکومت رسیدند و سرانجام با تبانی با دشمنان اسلام به قدری به فرزندان دلسوخته اسلام جنایت کردند که

روی جنایتکاران تاریخ را سفید کردند» (جعفریان، ۱۳۸۴: ۳۱۴). در جایی دیگر فداییان اسلام به تفصیل دلایل جدایی خود را از آیت‌الله کاشانی و جبهه ملی اعلام کردند که بخشی از آن به این شرح است: «به همین جهت است که آقای نواب در زمان حکومت آقای کاشانی که همه نوع قدرت در اختیار داشت چون طریقی را که بنا بود طی کنند به پایان نرسانیده و به عهد خود یعنی اجرای احکام مقدس اسلام وفا نکردند با ایشان مخالفت کرده و طی اعلامیه‌ای، جدایی خویش را از ایشان و جبهه ملی، که در سایه فداکاریهای آقای نواب صفوی و فداییان اسلام به حکومت رسیده بودند، اعلام کردند و نوشتند که ما تا به حال به عنوان اینکه ایشان دلسوزی به حال اسلام و مسلمین می‌کردند، فریاد می‌کشیدند که می‌بایستی وضع بی‌عفتی کنونی که ناشی از بی‌حجابی است و روز به روز بر وسعت فواحش شهر افزوده می‌شود و هم‌چنین این وضع اسف‌انگیز مسکرات که علت تامه قتل و جنایت بوده و سم جان بشر است و سایر مفساد اجتماع اصلاح شود، فعالیت و همکاری می‌کردیم و اکنون که آقای کاشانی سخن گذشته خود را فراموش کرده ما هم ایشان را فراموش می‌کنیم» (نواب صفوی، ۱۳۷۵: ۱۰۴). در پایان ذکر این نکته لازم است که این مقاله قصد ندارد درستی یا نادرستی رفتار طرفین را ارزیابی کند؛ بلکه بنای این قسمت این بود که تفاوت دیدگاه دو طرف در زمینه اولویتها و روشها بیان شود تا روشن شود که چگونه این تفاوتها سرانجام به جدایی و موضعگیری منجر شد.

## ۲ - آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بروجردی

با توجه به اینکه آیت‌الله بروجردی مرجع وقت شیعیان بود، «آیت‌الله کاشانی، انتظار داشت که ایشان هم مثل مرحوم آیت‌الله خوانساری، هر زمان خواست اعلامیه بدهد که البته ایشان چنین نبود و تکلیف شرعی خود نمی‌دانست» (مجله حوزه، ش ۴۳ و ۴۴). مصاحبه با آیت‌الله سید محمد باقر سلطانی طباطبایی). مشی متفاوت این دو بزرگوار سبب شد که همکاری آنها، حداقلی باشد. البته این تفاوت در روش به انتقاد علنی و آشکار از یکدیگر منجر نشد. آیت‌الله بروجردی تنها در مواردی که خلاف شرع آشکاری از ناحیه حکومت صورت می‌گرفت، آیت‌الله کاشانی را در مخالفت با آن مورد همراهی می‌کرد؛ مثل مخالفت با تغییر اصول مربوط به مذهب در قانون اساسی. هم‌چنین در مواردی که به آیت‌الله کاشانی بی‌احترامی صورت می‌گرفت یا حکومت درصدد محاکمه ایشان بود، آیت‌الله بروجردی حمایت خود را از آیت‌الله کاشانی اعلام می‌کرد. زمانی که پس از محاکمه و اعدام فداییان اسلام، دولت درصدد محاکمه و مجازات آیت‌الله کاشانی برآمد،

«آیت‌الله بروجردی طی نامه‌ای به شاه در خواست آزادی آیت‌الله را کرد و نامه مزبور در تاریخ ۳ بهمن ۱۳۳۴ توسط قائم مقام رفیع به شاه داده شد» (شروین، ۱۳۷۴: ۲۰۳) و همین امر به آزادی ایشان منجر شد. افزون بر این موارد آیت‌الله بروجردی از کمک مالی به ایشان نیز خودداری نمی‌کرد. «ایشان برای آقای کاشانی مقرر تعیین کرده بودند که با واسطه به ایشان می‌رساندند» (مجله حوزه، ش ۴۳ و ۴۴. مصاحبه با آیت‌الله بدلا).

### ۳ - آیت‌الله بروجردی و فداییان اسلام

با توجه به خط مشی‌های بسیار متفاوت و تا حدودی متعارض آیت‌الله بروجردی و فداییان اسلام بتدریج رابطه آیت‌الله با فداییان تیره شد. در ابتدا ایشان از اعدام کسروی توسط فداییان حمایت نمودند و برای آزادی ضارب کسروی تلاش کردند» (مجله حوزه، ش ۴۳ و ۴۴. مصاحبه با آیت‌الله بدلا)؛ با این همه چون فداییان اسلام در محیط حوزه فعال بودند، طبعاً نوع فعالیت آنها با روش آیت‌الله بروجردی سازگار نبود. همین امر سرانجام موجب شد طی سخنانی علیه فعالیت فداییان اسلام در حوزه موضعگیری کنند. البته از محتوای سخنان تعبیرهای متفاوتی نقل شده است. حجت‌الاسلام دوانی در این باره چنین می‌گوید: «روزی پس از درس فرمودند: اینها که در حوزه مرتب درسها را تعطیل می‌کنند چه می‌خواهند. از تعطیل کردن درسهای حوزه چه نتیجه‌ای می‌گیرند؟» (دوانی، ۱۳۷۱: ۳۷۵). روایت شهید حاج مهدی عراقی - از اعضای شورای مرکزی فداییان اسلام - از این ماجرا قدری تندتر است. «(آیت‌الله) بروجردی در روز چهارشنبه تقریباً ۲۰ اردیبهشت ماه وقتی سر درس حاضر می‌شود عوض اینکه شروع کند به درس دادن، مسائلی که خرده خرده به او گفته بودند و در او مؤثر واقع شده بود مطرح می‌کند که عده‌ای گرگ هستند که به لباس میش درآمده‌اند. با حوزه مخالف هستند. با من مخالف هستند. می‌خواهند حوزه را تخریب کنند و می‌خواهند کاری کنند که در حوزه بسته شود و ما نتوانیم به درس و بحثمان ادامه بدهیم. اینهایی که این کار را می‌کنند چون دشمن من هستند یعنی دشمن امام زمان هستند یعنی دشمن پیغمبر هستند دشمن خدا هستند و حکم تکفیرشان را می‌دهد. از منبر هم می‌آید پایین» (عراقی، ۱۳۷۰: ۴۸). بعد از این جریان برخی از اعضای فداییان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و اثاث آنها را از حوزه بیرون ریختند و تا یک سال حق نداشتند داخل فیضیه شوند (شهید محلاتی، ۱۳۷۶: ۳۲). افزون بر این مسئله، آیت‌الله بروجردی به برخی از روشهای فداییان نیز اعتراض داشتند. ایشان در انتقاد از برخی رفتارهای فداییان می‌گفتند: «آخر، دعوت به اسلام و مبارزه برای اسلام که بدین

صورت نیست. با تهدید و غصب اموال مردم که نمی‌شود مبارزه کرد. وقتی این مسئله را با نواب در میان گذاشتند گفت: ما به قصد قرض می‌گیریم. آنچه می‌گیریم برای تشکیل دولت علوی است. هدف ما مقدس و مقدم بر اینهاست. هنگامی که حکومت علوی را تشکیل دادیم قرض مردم را می‌پردازیم» (جعفریان، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، پس از کودتای ۲۸ مرداد، روش فداییان اسلام در موضعگیری علیه علما تغییر کرد. آنها «دیگر از آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بروجردی بد نمی‌گفتند؛ بلکه تمجید می‌کردند» (دوانی، ۱۳۷۱: ۳۷۹). سید عبدالحسین واحدی از اعضای برجسته فداییان اسلام، که پیش از آن در بیانیه‌ای خطاب به آیت‌الله بروجردی گفته بود «آیت‌الله بروجردی! گمان نمی‌کنیم غیرت دینی شما از آیت‌الله قمی کمتر باشد. ایشان وقتی دیدند رضاخان پهلوی می‌خواهد کشف حجاب کند اعتراض کردند تا تبعید شدند» (دوانی، ۱۳۷۱: ۳۷۶) در انتقاد از روش سابق می‌گوید: «مقداری هم گذشته از تعصب و سوز دینی، جوانی ما بود که حالا جلوش را گرفته‌ایم و باید تمام هم خود را صرف دشمنان اسلام کنیم. لابد آقایان محظوراتی دارند که نمی‌توانند خواسته‌های ما را بپذیرند. دیگر نباید زیاد جوانی کنیم» (دوانی، ۱۳۷۱: ۳۷۹).

#### ۴ - آیت‌الله بروجردی و امام خمینی (ره)

حضرت امام یکی از افرادی بود که برای آمدن آیت‌الله بروجردی به قم و مرجعیت ایشان تلاش بسیاری کرد. ایشان نیز مورد اعتماد آیت‌الله بروجردی بود. به طوری که آیت‌الله بروجردی در سالهای اولیه ورود به قم، اجرای بسیاری از کارها را به حضرت امام واگذار می‌کرد؛ برای مثال «یک سال پس از ورودشان به قم به قصد زیارت امام رضا(ع) عازم مشهد شدند و امام را به جای خود مسئول اداره حوزه نمود و حال اینکه افراد مسن‌تر و معروفتری در حوزه بودند. در سال ۳۱ نیز که به تحریک حزب توده آشوبی توسط برخی از روحانی نمایان ایجاد شد و به زد و خورد و درگیری و کشته و مجروح شدن چند تن انجامید، آیت‌الله بروجردی امام را به نمایندگی خود مسئول پیگیری واقعه و مصاحبه با خبرنگاران کرد. یک بار نیز به نمایندگی آیت‌الله بروجردی به استقبال آیت‌الله کاشانی رفت و در علی‌آباد (یا حسن‌آباد) قم ایشان را ملاقات کرده و خیر مقدم می‌گوید» (رجبی، ۱۳۶۹: ۱۳۷). افزون بر این موارد آیت‌الله بروجردی در مورد حضرت امام به سید جلال الدین آشتیانی می‌فرماید «آقای حاج آقا روح‌الله چشم و چراغ حوزه‌اند» (دوانی، ۱۳۷۶: ۳۱۵).

پس از اینکه آیت‌الله بروجردی با اصلاحات مورد نظر حضرت امام و جمعی از فضلاء حوزه در حوزه علمیه موافقت نکرد، رابطه ایشان با آیت‌الله بروجردی کمتر شد (دوانی، ۱۳۷۶: ۳۲۲)؛ اما هیچ‌گاه در حیات و ممات آیت‌الله بروجردی از ایشان انتقادی علنی نکرد.

#### ۵ - آیت‌الله کاشانی و امام خمینی (ره)

زمانی که آیت‌الله کاشانی در عرصه سیاست فعال بود، آیت‌الله بروجردی مرجع تقلید شیعیان بود. از این رو حضرت امام به عنوان رهبری سیاسی شناخته نبود و خود ایشان نیز فعالیت سیاسی گسترده و مستقلی نداشت؛ با این همه حضرت امام با آیت‌الله کاشانی در ارتباط بود و نظر خود را به ایشان منتقل می‌کرد و شخصیتشان مورد قبول آیت‌الله کاشانی بود. شهید محلاتی در این باره می‌گوید: «وقتی آیت‌الله کاشانی بیمار بود در خانه‌ای در دزاشیب استراحت می‌کردند و امام، تهران بودند. من با ماشین یکی از رفقا رفتیم امام را سوار کردیم بردیم دیدن مرحوم آیت‌الله کاشانی. وقتی رفتیم ایشان روی تختخواب خوابیده بود. امام پای تخت نشستند. دست مرحوم آیت‌الله کاشانی را گرفتند، آستینشان را بالا زدند و دستشان را مدتی نگه داشتند و برای آیت‌الله کاشانی دعا خواندند. آیت‌الله کاشانی به همان لهجه خودشان خطاب به امام فرمودند می‌دانید که من اهل تملق نیستم. به جدم قسم شما خیرالموجودین و امید ملت هستید. شما را در بین مراجع از همه بهتر می‌دانم و این اعتقاد من است. ... امام خیلی به ایشان علاقه‌مند بودند. ایشان هم به امام خیلی علاقه‌مند بودند» (شهید محلاتی، ۱۳۷۶: ۲۸).

جدای از این ارتباط و علاقه، حضرت امام برخی از روشهای آیت‌الله کاشانی را قبول نداشتند. ایشان در این زمینه می‌گوید: «در خلال نهضت کاشانی و دکتر مصدق، که جبهه سیاسی نهضت قویتر بود در نامه‌ای به کاشانی نوشتم که لازم است برای جنبه دینی نهضت اهمیت قائل شود. او به جای این که جنبه مذهبی را تقویت کند و بر جنبه سیاسی چیرگی دهد به عکس رفتار کرد به گونه‌ای که رئیس مجلس شورای ملی شد و این اشتباه بود. من از او خواستم برای دین کار کند نه اینکه سیاستمدار شود» (امام خمینی، ۱۳۶۱: ۲۳) یا در جای دیگری در انتقادی تلویحی از آیت‌الله کاشانی می‌گوید: «مسیر ما مسیر نفت نیست. نفت پیش ما مطرح نیست. ملی کردن نفت پیش ما مطرح نیست. این اشتباه است. اسلام را می‌خواهیم. اسلام که آمد نفت هم مال خودش است. مقصد ما اسلام است. مقصد نفت نیست که اگر یک نفر نفت را ملی کرده است اسلام را کنار بگذاریم برای اینکه نفت را ملی کرده است» (رجیبی، ۱۳۶۹: ۱۶۱).

### امام خمینی و فداییان اسلام

حضرت امام تلاش زیادی برای جلوگیری از اعدام فداییان اسلام توسط رژیم پهلوی انجام داد. پس از ترور ناموفق هژیر نخست وزیر شاه در سال ۱۳۳۴ توسط فداییان و دستگیری آنها توسط رژیم، حضرت امام تلاش کرد تا از طریق آیت‌الله بروجردی و دیگر علما، جان فداییان اسلام را نجات دهد. بنابر روایت سیداحمد خمینی فرزند حضرت امام «در قضیه اعدام نواب صفوی و سایر اعضای فداییان اسلام، امام از مرحوم آقای بروجردی و مراجع دلخور شدند که چرا موضع تندی علیه دستگاه شاه نگرفتند و اینها را نجات ندادند. امام در این قضیه خیلی صدمه روحی خوردند... از دیدگاه امام، مبارزات روحانیون بزرگواری همچون شهید نواب صفوی، روشنی‌بخش حیات اسلام و انقلاب و راه مبارزین بود» (احمد خمینی، ۱۳۸۳: ۶۱)؛ اما این تلاش و حمایت گویای همه ابعاد موضع امام در برابر این جریان نیست. آنچه مسلم است حضرت امام از ورود روحانیت به عرصه سیاست حمایت می‌کرد و بر این اساس، فعالیت و مبارزات سیاسی فداییان اسلام مورد تأیید ایشان بود که رهبران اصلی آن طلاب حوزه علمیه بودند. هم‌چنین تأکید فداییان اسلام بر اجرای احکام اسلام و اصل قرار دادن اسلام در فعالیت سیاسی نیز مورد تأیید حضرت امام بود. چنانکه پیشتر بیان شد یکی از نقدهای امام به آیت‌الله کاشانی این بود که اسلام را در مبارزه سیاسی، محور قرار نداده است؛ اما چگونگی تعامل فداییان اسلام با مرجعیت وقت، آیت‌الله بروجردی و هم‌چنین مشی مسلحانه آنها مورد تأیید حضرت امام نبود (مصاحبه حمید روحانی با صبح‌نو).<sup>۱</sup>

## نتیجه

در جمع‌بندی کلی، خلاصه دیدگاه هر یک از این جریان‌ها را به این صورت می‌توان بیان کرد:

جدول ۱: دیدگاه جریانهای سیاسی روحانیت در دوره پهلوی دوم

مشی سیاسی	هدف در دستور کار	حکومت موجود	حکومت مطلوب	
استفاده از روشهای دموکراتیک و استقبال موردی از ترور مخالفان	ملی کردن صنعت نفت به عنوان پیش شرط هر اصلاح	موافق ساختار مخالف حاکمان	حکومت مشروطه	آیت‌الله کاشانی
ترور مخالفان به عنوان روش اصلی در کنار مبارزات متعارف سیاسی	اجرای احکام اسلام در جامعه	عدم مخالفت با ساختار مخالف حاکمان	حکومتی که مجری احکام اسلام باشد.	فداییان اسلام
حل مسائل، حتی الامکان از طریق گفتگو و مکاتبه بدون بسیج مردم	جلوگیری از خلاف شرعهای آشکار و اجرای اصلاحات جزئی	مخالفت نظری مخالفت موردی	حاکمیت ولی فقیه	آیت‌الله بروجردی
تلاش برای آگاهی توده مردم و کشاندن آنها به مبارزه با رژیم به عنوان روش اصلی	سرنوشتی حکومت و ایجاد حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه	مخالفت نظری، همراهی اولیه و مخالفت ثانویه	حاکمیت ولی فقیه	امام خمینی

## منابع

- آیت‌الله کاشانی (۱۳۶۱). مجموعه‌ای از مکتوبات، سخنرانیها، پیامها و فتاوی آیت‌الله کاشانی. به کوشش م. دهنوی. تهران: انتشارات چاپخش.
- بولارد، سرریدر و... (۱۳۶۴). شترها باید بروند. تهران: نشر نو.
- بی‌نام (۱۳۷۹). روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد. تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۴). رسائل سیاسی - اسلامی دوره پهلوی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حسینیان، روح‌الله (۱۳۸۱). بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خسروشاهی، هادی (۱۳۷۵). فداییان اسلام: تاریخ، عملکرد، اندیشه. تهران: اطلاعات.
- خلخال، صادق (۱۳۸۰). ایام انزوا خاطرات آیت‌الله خلخال. تهران: نشر سایه.
- خمینی، سید احمد (۱۳۸۳). دلیل آفتاب: خاطرات یادگار امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- دوانی، علی (۱۳۷۱). زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت‌الله بروجردی. بی‌جا. نشر مطهر.
- رجبی، محمدحسن (۱۳۶۹). زندگینامه سیاسی امام خمینی از آغاز تا هجرت به پاریس. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- رکن آبادی، غضنفر (۱۳۷۹). سیاست و دیانت آیت‌الله کاشانی. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- شروین، محمود (۱۳۷۴). دولت مستعجل. تهران: انتشارات علمی.
- عبیری، عباس (۱۳۷۲). آیت‌الله بروجردی زعیم بزرگ. قم: سازمان تبلیغات اسلامی.
- عراقی، مهدی (۱۳۷۰). ناگفته‌ها، خاطرات شهید حاج مهدی عراقی. به کوشش محمود مقدسی، مسعود دهشور و حمید رضا شیرازی. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- فلسفی، محمدتقی (۱۳۷۶). خاطرات و مبارزات حجت الاسلام فلسفی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- قنات‌آبادی، شمس (۱۳۷۷). سیری در نهضت ملی شدن نفت. تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۲). جمعیت فداییان اسلام به روایت اسناد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۳۸). تکامل اجتماعی انسان. قم: انتشارات صدرا.
- منتظری، حسینعلی (۱۴۱۶.ق). البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر. قم: مکتب آیت‌الله العظمی منتظری.
- منظورالاجداد، سیدمحمدحسین (۱۳۷۹). مرجعیت در عرصه اجتماع و سیاست. تهران: انتشارات شیرازه.
- موسوی خمینی، روح‌الله (بی‌تا). کشف الاسرار. بی‌جا.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۵۷). ولایت فقیه «حکومت اسلامی». تهران: انتشارات امیر کبیر.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۱). در جستجوی راه از کلام امام، شخصیتها. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- مهدی‌زاده محلاتی، فضل‌الله (۱۳۷۶). خاطرات و مبارزات شهید محلاتی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- واعظزاده خراسانی، محمد (۱۳۸۵). زندگی آیت‌الله العظمی بروجردی و مکتب فقهی، اصولی، حدیثی و رجالی وی. تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.



مجله حوزه شماره‌های ۴۳ و ۴۴. قم: صاحب امتیاز دفتر تبلیغات اسلامی. قم به نشانی  
[www.hawzah.net/Per/Magazine/HO/index.htm](http://www.hawzah.net/Per/Magazine/HO/index.htm)

